

The Hero's Journey in the Myth of Jamshid: A Jungian Reading¹

Hossein Badamchi², Narges Golizadeh³

Abstract

This study explores the mythological figure of Jamshid through the lens of Carl Gustav Jung's analytical psychology. Central to Jung's theoretical framework is the concept of archetypes, which he situated within the collective unconscious—a realm of the psyche shared by all human beings. According to Jung, archetypes are primordial, universal patterns and images that manifest through dreams, myths, and cultural symbols, exerting a profound influence on individual and collective human behavior. Mythological narratives, in this view, serve as symbolic expressions of psychological development and transformation. The primary aim of this research is to investigate the presence and function of key Jungian archetypes—namely the Hero, the Shadow, the Persona, the Anima, and the Wise Old Man—in the character of Jamshid, one of the most prominent kings in Iranian mythology. By analyzing Jamshid's story within the

1. This article is obtained from the student's Master's thesis entitled "*The Hero's Journey in the Myth of Jamshid: A Jungian Reading*" at the University of Tehran.

2. Associate Professor, Department of History, University of Tehran, Tehran, Iran.
(Corresponding author). hbadamchi@ut.ac.ir

3. Master's student in Ancient Iranian History, University of Tehran, Tehran, Iran.
Narges.golizadeh.1377@gmail.com

Received: May 27, 2025 - Accepted: July 19, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

framework of the hero's journey and the process of individuation, this study offers a psychological interpretation of his rise, crisis, and eventual downfall. Initially, Jamshid appears as a luminous, semi-divine king who, through the power of divine glory (Farrah Izadi), brings order, innovation, and civilization to the world. However, as the narrative progresses, his excessive identification with his Persona—his outward role as the flawless king—and his failure to confront the Shadow archetype lead to psychological imbalance, hubris, and ultimately, his tragic fall from grace. This paper examines various versions of the Jamshid myth found in Avestan texts, Pahlavi literature, Islamic sources, and Indian parallels, drawing connections between symbolic content and psychological meaning. The findings suggest that Jamshid's myth reflects a universal inner journey of the human psyche—from spiritual elevation and achievement to self-deception, inner fragmentation, and collapse. By employing a Jungian reading of the Iranian myth, this study aims to shed light on the dynamic relationship between cultural narratives and unconscious psychic structures. It reveals how archetypal patterns continue to shape the storytelling traditions of civilizations and offers deeper insight into the processes of self-awareness, ego inflation, and the struggle for psychological integration in mythic representations.

Keywords: Jamshid, Archetype, Analytical Psychology, Carl Gustav Jung, Hero's Journey.

سفر قهرمان در اسطوره جمشید: خوانش یونگی^۱

حسین بادامچی^۲؛ نرگس گلی زاده^۳

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل شخصیت اسطوره‌ای جمشید بر اساس چهارچوب نظری روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ انجام شده است. پرسش اصلی آن است که سیر تحول جمشید چگونه بازتابی از کهن‌الگوها و فرایندهای روان‌شناختی مانند فردیت‌یابی است و این تحلیل چه ابعادی از ناخودآگاه جمعی فرهنگ ایرانی را آشکار می‌سازد. رویکرد پژوهش، تحلیلی-توصیفی است و با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین یونگ از جمله ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگوهای قهرمان، سایه، پرسونا، آنیما و پیرخرد؛ به واکاوی روایت‌های اسطوره‌ای جمشید می‌پردازد. اسطوره در این نگرش، نه تنها یک روایت فرهنگی، بلکه زبان نمادین ساختارهای ژرف روان انسان تلقی می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد جمشید در مرحله نخست، تجلی آرمانی کهن‌الگوی قهرمان است که با فره ایزدی، نظم می‌آفریند و تمدن را پیش می‌برد؛ با این حال، مسیر فردیت‌یابی او ناتمام می‌ماند سقوط و انحطاط او از زمانی آغاز می‌شود که در مواجهه با «سایه»، جنبه‌های تاریک و واپس‌زده

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نرگس گلی زاده با عنوان «سفر قهرمان در اسطوره جمشید: خوانش یونگی» در دانشگاه تهران است.

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). hbadamchi@ut.ac.ir

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Narges.golizadeh.1377@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۸



روان، ناتوان می ماند و دچار هم ذات پنداری افراطی با «پرسونای» شاهانه و ادعای الوهیت می شود. این گذار از قهرمانی به خودویرانگری، نمودار بحرانی روان شناختی است که در آن نفی سایه و غرور مفرط، به فروپاشی درونی می انجامد. برآیند نهایی پژوهش تأکید می کند که اسطوره جمشید، روایتی نمادین از فراز و فرود روان انسان در مسیر خودآگاهی است. این تحلیل، گسست از خویشتن اصیل و پیامدهای آن را آشکار می سازد و نشان می دهد دستیابی به وحدت درونی تنها از طریق مواجهه با تضادها و پذیرش محدودیت ها ممکن است؛ بنابراین، این پژوهش از رهگذر پیوند اسطوره و روان شناسی، نه تنها به فهم لایه های ناخودآگاه فرهنگ ایرانی کمک می کند، بلکه بر اهمیت فرایند فردیت یابی در سرنوشت فرد و جامعه پرتو می افکند.

واژه های کلیدی: جمشید، کهن الگوها، روانشناسی تحلیلی، کارل گوستاو یونگ، سفر قهرمان.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

کهن الگوها، به مثابه تصاویر نخستین، ساختارهای بنیادین روان جمعی بشریت را شکل می دهند و نقشی محوری در بازنمایی تجربیات مشترک انسانی در طول تاریخ ایفا می کنند. کارل گوستاو یونگ، روانشناس برجسته سوئیسی، با طرح مفهوم «ناخودآگاه جمعی»، این کهن الگوها را به عنوان محتویات و صور ازلی این لایه عمیق روان معرفی کرد. به باور یونگ، این الگوهای جهانی که از طریق روایات، اسطوره ها، ادیان و نمادهای فرهنگی ظاهر می شوند، تأثیری عمیق بر ساختار روانی و کنش های فردی و جمعی بشر دارند. در این پژوهش، کهن الگوی قهرمان به عنوان یک ساختار جامع و کل نگر در نظر گرفته می شود که بدون بررسی کهن الگوهای بنیادی تر مانند سایه، آنیما، پرسونا و پیرخرد قابل درک نیست؛ به عبارت دیگر قهرمانی کامل و فرهمند حاصل تعامل و یکپارچه سازی این کهن الگوهای پایه است؛ از این رو پیش از پرداختن به کهن الگوی قهرمان، لازم است نخست کهن الگوهای سایه، آنیما، پرسونا و پیرخرد را در سرگذشت قهرمان شناسایی و تحلیل کنیم. بر این اساس، در پژوهش حاضر نشان داده

خواهد شد که جمشید را نباید تنها یک پادشاه فرهمند دید، بلکه باید مسیر زندگی او را بر اساس مراحل رشد روانی (فردیت) بررسی کرد که این مراحل عبارت‌اند از: ۱- رویایی با سایه؛ یعنی شناخت و پذیرش جنبه‌های تاریک سرکوب‌شده درون، که در اسطوره جمشید به شکل ضحاک یا نیروهای اهریمنی بازتاب یافته است. ۲- ارتباط با آنیما؛ یعنی برقراری با بعد زنانه درون (نیروی عاطفه، تخیل و خلاقیت). ۳- بازسازی پرسونا؛ یعنی کنارگذاشتن نقاب‌های دروغین و رسیدن به نقش اجتماعی راستین. ۴- دریافت راهنمایی از پیرخرد؛ یعنی بهره‌مندی از دانایی درونی یا راهنمایی یک مربی نمادین؛ از این رو سقوط جمشید، ازدست‌دادن فرایزدی و سرانجام مرگ او، تنها به‌خاطر غرور و خودبزرگ بینی نیست، بلکه ریشه در ناتوانی او در کامل کردن این چرخه رشد دارد؛ او نتوانست نیروهای متضاد درون خود را یکپارچه کند و به همین دلیل در مسیر قهرمانی ناکام شد.

۲-۱. پیشینه پژوهش

مطالعات تطبیقی اسطوره و روان‌شناسی، به‌ویژه با تکیه بر آرای یونگ، در دهه‌های اخیر گسترش چشمگیری یافته است. در زمینه اساطیر ایران، پژوهش‌های متعددی به تحلیل شخصیت‌های حماسی بر اساس نظریه کهن‌الگوهای یونگ پرداخته‌اند؛ از جمله می‌توان به آثاری اشاره کرد که به بررسی شخصیت‌های شاهنامه در قالب کهن‌الگوی قهرمان (مانند اثر اشرف خسروی، ۱۴۰۰)؛ همچنین پژوهش‌های مستقلی در مورد شخصیت جمشید بیشتر با رویکردهای اسطوره‌شناسی تطبیقی، زبان‌شناسی تاریخی یا تحلیل متنی، مانند کتاب نخستین شهریار کریستین سن انجام شده است. این مطالعات، ابعاد تاریخی، آیینی و فرهنگی شخصیت جمشید و پیوند او با مفاهیمی چون «فر» و «گناه نخستین» را روشن ساخته‌اند. در این میان، اثر ارزشمند حمیدرضا خوارزمی با عنوان «تکوین و تحول چهره قهرمان در اسطوره‌ها و حماسه ملی ایران» (۱۳۹۶ش) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خوارزمی در این کتاب، با بهره‌گیری از رویکردهای نوین در نقد کهن‌الگویی، تنها به شناسایی کهن‌الگوها در متن بسنده نکرده، بلکه با رویکردی «تکوینی» به بررسی روند دگرگونی و تحول شخصیت‌های قهرمان در اسطوره‌ها و

حماسه ایرانی پرداخته است؛ به عبارت دیگر، اثر او یکی از نمونه‌های عالی کاربست رویکرد «تکوین کهن‌الگویی» در مطالعات ایرانی است؛ رویکردی که در آن تلاش می‌شود سیر تحول یک کهن‌الگو یا شخصیت اسطوره‌ای در بستر زمان و در متون مختلف مورد بررسی قرار گیرد؛ اگرچه ممکن است این کتاب به‌طور اختصاصی به شخصیت جمشید و تطابق آن با مراحل سفر قهرمان (مورد مطالعه این پژوهش) نپرداخته باشد، اما چهارچوب نظری و روش‌شناسی آن برای پژوهش حاضر حائز اهمیت است. خوارزمی با نقد و بررسی رویکردهای فقط توصیفی پیشین، بر لزوم توجه به لایه‌های پنهان شخصیت‌ها و چگونگی «شدن» و «تحول» آن‌ها در گذر تاریخ تأکید می‌کند؛ از این رو، پژوهش پیش‌رو می‌کوشد با الهام از این نگاه تحولی و با بهره‌گیری از دستاوردهای خوارزمی در بازخوانی شخصیت‌های اسطوره‌ای، به تحلیل شخصیت جمشید نه در جایگاه یک شخصیت ایستا، بلکه همچون قهرمانی در مسیر «تکوین» و «فردیت» بپردازد. در حقیقت، این پژوهش در ادامه و تکمیل راهی است که خوارزمی با طرح پرسش از چگونگی تحول چهره قهرمانان در اساطیر ایران گشوده است؛ با این حال، همچنان کمتر پژوهشی یافت می‌شود که به‌طور مشخص و نظام‌مند، کل سرگذشت جمشید (از اوج شکوه تا سقوط) او را در چهارچوب کامل مراحل سفر قهرمان و با تمرکز بر مجموعه کهن‌الگوهای فعال در این مسیر (همچون آنیما، پیر خرد، پرسونا و سایه) تحلیل کرده باشد. این پژوهش می‌کوشد تا ضمن بهره‌گیری از این پیشینه غنی، به‌ویژه با تأکید بر رویکرد تحولی مورد توجه خوارزمی، شکاف موجود را پر کرده و تحلیلی یکپارچه و جامع از شخصیت جمشید بر اساس نظریه کهن‌الگوهای یونگ ارائه دهد.

۳-۱. ضرورت پژوهش

ضرورت انجام این پژوهش از چند منظر قابل تبیین است: نخست، از حیث نظری، این مطالعه می‌کوشد تا با پیوند زدن دو حوزه مهم «روان‌شناسی تحلیلی» و «اسطوره‌شناسی ایرانی»، افق‌های جدیدی را برای تفسیر متون کهن بگشاید. کاربست نظریه یونگ بر

روی اسطوره‌ای ایرانی، نه تنها به غنای نظری هر دو حوزه می‌افزاید، بلکه توانایی این چهارچوب نظری را در تبیین پدیده‌های فرهنگی بومی به محک آزمون می‌گذارد؛ دوم، از منظر تحلیل متون حماسی، شخصیت جمشید به دلیل پیچیدگی‌های روانی و سرنوشت استثنایی‌اش (سقوط پس از اوج)، نمونه‌ای شاخص برای درک مفهوم «سایه» و تأثیر غرور (تورم روانی) بر فرایند فردیت است. تحلیل این الگو می‌تواند به درک عمیق‌تری از بن‌مایه‌های تکرارشونده در اساطیر ایران، مانند «گناه پادشاهان» و «زوال قدرت»، منجر شود؛ سوم، از منظر انسانی و معاصر، شناخت ساختارهای کهن‌الگویی به ما کمک می‌کند تا الگوهای رفتاری و چالش‌های درونی خود را بهتر بشناسیم. سرگذشت جمشید، به عنوان هشدار کهن درباره پیامدهای خودبینی و غفلت از منبع الهی قدرت، برای انسان امروز نیز درس‌هایی بنیادین در خود دارد و بازخوانی آن با زبان روان‌شناسی تحلیلی، به این پیامدها ژرفای بیشتری می‌بخشد؛ بنابراین، این پژوهش ضمن روشن‌سازی پیوندهای ناگسستنی میان اسطوره و روان، به درکی ژرف‌تر از ساختارهای روانی-فرهنگی مؤثر بر هویت ایرانی یاری می‌رساند.

۲. مبانی نظری

تحلیل اسطوره‌ها تنها در قالب روایت‌های تاریخی محدود نمی‌ماند، بلکه با بهره‌گیری از نظریه‌های روان‌شناختی می‌توان به لایه‌های عمیق‌تر از معنا و ساختار آن دست یافت. در این قسمت ابتدا به تعریف این مفاهیم روان‌شناختی می‌پردازیم.

۲-۱. فرد^۱

تفرد، در نظریه یونگ، فرایندی روان‌شناختی است که به وسیله آن یک فرد به «خود» واقعی و یکپارچه دست می‌یابد. این فرایند مستلزم ترکیب عناصر خودآگاه و ناخودآگاه روان است تا شخصیت آدمی به یک وحدت کامل و جداناپذیر تبدیل شود. تفرد شامل گذر از مراحل مختلف، مانند مواجهه با سایه، شناخت آنیما و آنیموس، بخش زنا نه یا مردانه ناخودآگاه، و یکی‌نشدن با نقاب‌های اجتماعی، پرسونا است (Samuels & others, 1986: 76-79).

1. Individuation

2. Ego

۲-۲. ناهشیار جمعی^۱

ناهشیار جمعی، توسط یونگ معرفی شده و شامل ساختارهای روانی عمیق‌تر نسبت به ناهشیار شخصی است. این بخش از ذهن در میان تمام انسان‌ها، جهانی و مشترک است و شامل کهن‌الگوها یا الگوهای بنیادین است که از تجربیات مشترک بشری سرچشمه می‌گیرند و ناخودآگاه در ذهن همه وجود دارد (فیست و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

۲-۳. کهن‌الگوها^۲

مفهوم کلی اسطوره جنبه‌های همگانی دارد؛ افزون‌بر این می‌توان بن‌مایه‌ها و مضامین مشابهی را در میان اساطیر فرهنگ‌های مختلف یافت. در میان اسطوره‌های هر قوم، تصاویری ظاهر می‌شود که با گذر زمان و در مناطق گوناگون گسترش می‌یابد و به معنای مشترکی گرایش دارد و یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم به واکنش‌های روانشناختی مشابه و مفاهیم مشترک فرهنگی اشاره می‌کند؛ به عبارت ساده‌تر کهن‌الگوها نمادهایی جهانی هستند (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۷۴). کهن‌الگوها مصالح و مواد ساختمانی روان آدمی هستند یونگ تمام مضامین اساطیری و جهان‌بینی اقوام ابتدایی و مفاهیم مذهبی ملل مختلف را پندارهای آغازین می‌نامید و درواقع مفهوم کهن‌الگو از این امر پدید آمد (جونز، ۱۳۶۶: ۴۳۸).

۲-۴. قهرمان^۳

بیشتر جوامع سستی یک فرد یا بیشتر را به عنوان قهرمان دارند. حضور گسترده چهره‌های قهرمان در فرهنگ‌های دنیا منجر به این شد که یونگ بپذیرد که قهرمان یک کهن‌الگوی جهانی است. از دیدگاه یونگی، داستان‌های مقدس فرهنگ‌های سستی دربردارنده حقایقی روان‌شناختی یا بیان‌کننده فرایندهای روان‌شناختی معینی هستند (لی وایز و الیور، ۱۳۹۴: ۱۵۸). کهن‌الگوی قهرمان نمایانگر فردی است که در مواجهه با بحران‌ها و چالش‌ها، در جست‌وجوی غلبه بر مشکلات و دستیابی به رشد و تحول روانی است. این کهن‌الگو نماد تلاش برای غلبه بر موانع و رسیدن به آگاهی است. در روانشناسی یونگ، قهرمان بیشتر در

1. Collective unconscious

2. Archetypes

3. Hero

تعامل با دیگر کهن‌الگوها مانند پیرخرد، سایه و آنیما ظاهر می‌شود. قهرمان در این فرایند با ناهشیار شخصی و جمعی روبه‌رو می‌شود و از طریق آن مسیر تفرد را طی می‌کند (Samuels & others, 1986: 66)، اما نکته قابل توجه در شخصیت قهرمان این است که کارهای قهرمان را تنها کسی می‌تواند انجام دهد که آسیب‌پذیر باشد؛ مانند آشیل. یک آدم فناپذیر بدون نقطه ضعف نمی‌تواند قهرمان باشد (یونگ، ۱۳۵۲: ۱۶۸). قهرمان، از دیدگاه یونگ یک کهن‌الگو است که در میان همه انسان‌ها و فرهنگ‌ها مشترک است. هدف اصلی این کهن‌الگو، نمایندگی جست‌وجوی درونی انسان برای خودشناسی است؛ در این جست‌وجو فرایند فردیت‌یابی فرد آشکار می‌شود. فردیت‌یابی یکی از مفاهیم اساسی روانشناسی تحلیلی یونگ است در این فرایند جنبه‌های متضاد وجود انسان از جمله خودآگاه و ناخودآگاه، به وحدت می‌رسند (مخبر، ۱۴۰۲: ۱۵۲). قهرمان برای برطرف کردن موانعی که انسان در زندگی با آن‌ها روبه‌رو می‌شود و مانع شکوفایی آزادی اوست مبارزه می‌کند. او تلاش می‌کند تا ظلم را از بین ببرد، آزادی را زنده نگه دارد، جنایت را بی‌پاسخ نگذارد و اسرار الهی را با زبان عدالت تفسیر کند؛ هرچند آزادی کامل ممکن است برای انسان‌ها دست‌نیافتنی باشد، اما قهرمان می‌کوشد تا دست‌کم، آزادی انسان‌ها محدود نشود. او می‌جنگد تا جهان بهتر شود و یا اگر هم تغییر نمی‌کند، انسان قدرت و شهادت لازم برای زندگی در آن را پیدا کند. این مبارزه یک نبرد تراژیک است؛ زیرا قهرمان با تقدیر درمی‌افتد و تلاش می‌کند که نشان دهد سرنوشت همیشه ثابت و ناگزیر نیست. در بعضی از روایت‌های اساطیری، قهرمان غالباً می‌میرد، اما مرگ او ناامیدی به‌همراه ندارد، بلکه احساسی دوگانه از ترس و شادمانی را برمی‌انگیزد (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۴). کهن‌الگوی قهرمان در اساطیر و قصه‌ها به‌صورت مرد قدرتمندی ظاهر می‌شود که برای شکست دادن نیروهای اهریمنی که به شکل اژدها، افعی یا دیو ظاهر می‌شوند مبارزه می‌کند؛ با این حال کار قهرمان بیشتر به‌وسیله فرد یا رویداد در ظاهر بی‌اهمیتی، ناتمام می‌ماند (فیست و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۵).

۲-۵. سایه^۱

سایه از دیدگاه یونگ، بخشی از شخصیت است که فرد نمی‌خواهد آن را بپذیرد یا آشکار کند. این جنبه تاریک شخصیت شامل تمام صفات ناخوشایند، ویژگی‌های پست

1. Shadow

و ابتدایی و ضعف‌هایی است که فرد سعی می‌کند آن‌ها را سرکوب کند یا نادیده بگیرد. سایه اگر سرکوب شود و یا از آگاهی دور بماند، قدرت بیشتری پیدا کرده و ممکن است به‌طور ناگهانی و غیرمنتظره ظاهر شود. یونگ معتقد بود که سایه بخش زنده و تفکیک‌ناپذیر از شخصیت است و نمی‌توان آن را به کلی از بین برد، بلکه فرد باید با سایه خود مواجه شود، آن را تحلیل کند و به‌نوعی به یکپارچگی با آن دست یابد (Samuels & others, 1986: 13).

۲-۶. پرسونا^۱

پرسونا، برگرفته از واژه لاتین به معنای «نقاب» است و نماد نقشی است که فرد برای مواجهه با جهان بیرونی برعهده می‌گیرد. این نقش می‌تواند شامل هویت جنسیتی، مراحل رشد، جایگاه اجتماعی یا شغل باشد. پرسونا به عنوان یک کهن‌الگو در همه جوامع و فرهنگ‌ها وجود دارد و به مثابه واسطه‌ای میان «خود» و جهان بیرونی عمل می‌کند. پرسونا نقش مهمی در برقراری روابط اجتماعی ایفا می‌کند و به همین دلیل گاه از آن با عنوان کهن‌الگوی اجتماعی یاد می‌شود (Ibid, 107).

۲-۷. آنیما^۲

آنیما نماد روان زنانه در ناخودآگاه مرد است. این کهن‌الگو نمایانگر ویژگی‌های احساسی، شهودی و خلاقانه است که در مردان به صورت ناخودآگاه وجود دارد و نقشی اساسی در تکامل روان مرد ایفا می‌کند (لی وایز و الیور، ۱۳۹۴: ۵۲).

۲-۸. پیرخرد^۳

کهن‌الگوی پیرخرد نماد حکمت، خرد و راهنمایی است. او در جایگاه راهنمای خردمند در مواقع بحرانی ظاهر می‌شود و با ارائه بینش و راهنمایی به قهرمان کمک می‌کند تا به آگاهی بالاتری دست یابد. این کهن‌الگو نشان‌دهنده تلفیق جنبه‌های آگاه و ناخودآگاه

1. Persona
2. Ego
3. Anima
4. Wise old man

روان است (همان، ۲۹۷).

۳- بررسی کهن‌الگوهای بنیادین در اسطوره جمشید

۳-۱. نمود کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید

یونگ معتقد بود برای اینکه کامل باشیم، باید همواره بکوشیم سایه خود را بشناسیم و این جست‌وجو، اولین آزمون شهادت ماست (فیست و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۰). سایه نزدیک‌ترین چهره به خودآگاهی است و کمترین قوه انفجار را دارد، نخستین جزء شخصیتی نیز هست که در ضمیر ناخودآگاه، خود را ظاهر می‌کند. قهرمان در صورتی می‌تواند به پیروزی دست یابد که با سایه خود کنار بیاید و آن را در خود حل کند (هندرسن، ۱۴۰۰: ۴۰). کهن‌الگوی سایه نیز مانند سایر کهن‌الگوها دوگانه است و می‌تواند دارای جنبه‌های مثبت نیز باشد؛ زیرا وظیفه هر شخص سرکوب سایه خود نیست، بلکه قهرمان باید از این جنبه از وجود خود به شناخت و آگاهی برسد و سعی در رام و اهلی کردن آن داشته باشد. کهن‌الگوی سایه نمودهای فراوانی دارد؛ از جمله دیو، اژدها، مار و هر موجودی اهریمنی نماد سایه هستند. کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید، با تحلیل داستان‌های مربوط به او در متون اساطیری ایرانی، به وضوح بیان‌کننده دوگانگی درونی او است. کهن‌الگوی سایه در نظریه یونگ، شامل جنبه‌های پنهان و ناخودآگاه شخصیت انسان است که بیشتر با ویژگی‌های منفی سرکوب‌شده یا خطرناک همراه است. کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید، نشان‌دهنده درگیری دائمی میان نور و تاریکی است؛ جمشید در عین حال که قهرمانی فرهمند و سازنده است، تسلیم سایه خود می‌شود و پیامدهای ویرانگر آن را تجربه می‌کند. داستان او، الگویی از مبارزه انسانی برای شناخت، مهار و یکپارچه‌سازی سایه در مسیر رشد و تعالی است. سایه جمشید، علاوه بر ویرانگری، عامل تحول نیز هست سقوط او زمینه را برای آغاز دوره‌ای تازه فراهم می‌کند. سلطنت ضحاک، که نمایانگر کامل سلطه سایه است به جامعه امکان می‌دهد از این مرحله عبور کرده و با ظهور فریدون، بار دیگر به تعادل برسد.

سایه جمشید مانند بسیاری از قهرمانان اسطوره‌ای، تجلی کشمکش میان بخش روشن و تاریک وجود اوست. در ابتدا این قهرمان، سایه خود را به خوبی مهار می‌کند؛

مثال‌هایی از این دوره عبارت‌اند از:

۳-۱-۱. ساخت ورجمکرد

در مینوی خرد فصل ۲۶، بند ۲۴-۳۳ اشاره می‌شود «که از جمشید خوب رمه، پسر و یونگهان این سودها بود که شش صد سال برای همه آفریدگان اورمزد بی‌مرگی فراهم آورد و آنان را عاری از درد و پیری و آفت کرد و دوم اینکه ورجمکرد را ساخت» (تفضلی، ۱۳۵۴: ۷۴). جمشید با ساخت ورجمکرد نشان می‌دهد که می‌تواند نیروهای مخرب طبیعت و دیوان را که در روان‌شناسی تحلیلی یونگی نماد سایه هستند را مهار کرده و از سایر انسان‌ها و حیوانات محافظت کند. این اقدام او را می‌توان نشان‌دهنده تسلط او بر جنبه‌های ویرانگر کهن‌الگوی سایه دانست.

۳-۱-۲. رفع خشکسالی و گرسنگی

در دینکرد سوم، فصل ۲۸۶، بندهای ۲-۸ «جم»، به معنای کسی که پیمان از دیوان بازستاند و با این کار، آیین ستایش اهورامزدا را برقرار ساخت آمده است. این سود در قالب گله‌داری و رمه‌چرانی، که نشانه نظم و آبادانی جامعه است، تجلی می‌یابد (فضیلت، ۱۳۹۶: ۱۱۲) و یا در مقدمه دینکرد هفتم بندهای ۲۰-۲۴ آمده است که او با بهره‌گیری از نیروی فره ایزدی توانست وسعت زمین را به میزان سه برابر افزایش دهد و بدین ترتیب به آبادانی و توسعه کمک کند (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۰۱).

۳-۱-۳. گفت‌وگوی او با دیوان

در دینکرد سوم فصل ۲۷ جمشید به عنوان پادشاهی وفادار به پیمان با اهورامزدا معرفی می‌شود که او را منبع خیر مطلق می‌دانند؛ درمقابل، دیوان تلاش می‌کنند تا مردم را به این باور برسانند که اهورامزدا سرچشمه شر نیز هست و جامعه را به افراط و تفریط می‌کشند. جمشید در یک مناظره با دیوان، دیدگاه خود را اثبات کرده و بر پیمان خود با اهورامزدا پایبند می‌ماند (فضیلت، ۱۳۹۶: ۹۲). در انجمن با دیوان، جمشید موفق می‌شود از استدلال خود برای شکست دادن آن‌ها و اثبات نادرستی ادعاهایشان استفاده کند. این نشان می‌دهد که او توانایی تمایز نیروهای خیر و شر را دارد و از فریب سایه عبور

می‌کند، اما در مقاطع مختلف زندگی خود، این قهرمان تسلیم سایه می‌شود، نمونه‌هایی از این شکست‌ها عبارت‌اند از:

۳-۱-۴. ادعای خدایی

چون مال و ثروت و قدرت و عظمت جم زیاد شد و چون صناعت‌ها و بناهایی را به وجود آورد خودپسند شد و از فرط این خودخواهی خود را خدای جهان نامید (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۸). جمشید به واسطه وسوسه ابلیس و غرور بیش از حد ادعای خدایی می‌کند. این اتفاق نماد تسلیم او به سایه درونی خود است، که در قالب خودبینی و از خودبیگانگی بروز می‌کند. این ادعای او باعث می‌شود که فره از او جدا شود و در نهایت سقوط او را تسریع کند.

چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۴۵)

۳-۱-۵. ازدواج با ماده دیوی

در بندهش، فصل ۹ بند ۱۵۸ درباره نحوه به وجود آمدن میمون‌ها و خرس‌ها می‌گویند که چون فره جمشید را رها کرد، وی از ترس دیوان، ماده دیوی را به زنی گرفت، و جمگ را که خواهرش بود به ازدواج دیوی درآورد. از این ازدواج، میمون‌ها و خرس‌های دُم‌دار و دیگر انواع حیوانات موزی به وجود آمدند (فرنبلغ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۴). جمشید تحت تأثیر سایه خود این تصمیمات را می‌گیرد و نتیجه این تصمیم، تولد موجودات موزی و مضر است که نماد تأثیرات منفی سایه او هستند.

۳-۱-۶. دنیای مردگان

یمه در وداها موجودی ایزدگونه است که جاویدان و نامیرا آفریده شد و توانست راه ورود به جهان مردگان را بیابد (جلالی نائینی ۱۳۶۷: ۲۶۰). جمشید با ورود به دنیای مردگان برای بازپس‌گیری پیمان، نشان می‌دهد که می‌تواند با سایه بیرونی (نیروهای دیو

مانند) مواجه شود و آن‌ها را شکست دهد، اما حضور طولانی او در آن جهان، نمادی از درگیری عمیق با جنبه‌های تاریک سایه است که درنهایت به او لطمه می‌زند.

۳-۲. نمود کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید

از دیدگاه یونگ، ممکن است فرد به‌جای هماهنگی با ماهیت واقعی خود، با نقاب یا همان پرسونای خود همسو شود که این وضعیت منجر به تورم پرسونا می‌شود؛ در این حالت فرد یا به نقشی که بازی می‌کند باور دارد یا به آن تظاهر می‌کند. اگر نقش را بازی کند دیگران را فریب می‌دهد، اگر به آن باور داشته باشد خودش را فریب می‌دهد (شولتز، ۱۳۹۲: ۱۶۲). به آسانی می‌توان دریافت که کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید از ابتدا تا پایان دچار دگرگونی‌ها و تضادهای عمده‌ای می‌شود. در تحلیل پرسونا، به عنوان نقاب اجتماعی، جمشید در ابتدا توانست نقابی مطلوب و کامل ایجاد کند که نمایانگر پادشاهی آرمانی او بود. دستاوردهای وی همچون به‌وجودآوردن صنایع مختلف، تمدن‌سازی، گسترش رفاه و حتی مقابله با نیروهای اهریمنی همگی در جهت ساخت پرسونای مطلوبی از او بودند، اما جمشید نتوانست مرز میان شخصیت فردی و نقاب اجتماعی خود را حفظ کند و این امر به فروپاشی او انجامید.

جمشید در دوران فرمانروایی خود به مبارزه با پیروان شیاطین پرداخت و پس از پیروزی بر آن‌ها، آنان را وادار کرد تا کارهای سخت و طاقت‌فرسا انجام دهند. او آن‌ها را مجبور به ساخت آسیاب‌های بادی و آبی و پل‌های چوبی و سنگی و استخراج معادن طلا، نقره، مس و سرب کرد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۶۳). جمشید در طول عمر دراز خود تأثیرات فراوانی در دگرگونی جهان و ایجاد هنرها و صنایع گذاشته بود (مجمل، ۱۳۱۸: ۳۹). به دستور جمشید، دیوان پلید، خاک را با آب مخلوط کردند و چون به گل و خاصیت آن آگاهی یافتند، خشت ساختند و با سنگ و گچ دیوار را به‌وجود آوردند (خالقی مطلق ۱۳۹۳۱: ۴۳/۱). در مینوی خرد فصل ۲۶ بند ۲۴-۳۳ اشاره می‌شود که ورجمکرد توسط جمشید در زیر زمین ساخته شد (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۳). جمشید در زمانی که جهان را در خطر دید، دست به ساخت یک پناهگاه زیرزمینی زد که به ورجمکرد مشهور است. در این مکان او بهترین نمونه‌های انسان، حیوانات، گیاهان و

دیگر آفریده‌ها را جمع‌آوری کرد تا در صورت وقوع بلایای طبیعی یا تغییرات ویرانگر، بقایای آن‌ها تضمین شود. ساخت و رجمکرد نشان‌دهنده پرسونایی مطلوبی است که جمشید کسب کرد؛ زیرا توانست از تمامی مردم و حیوانات محافظت کند. این اقدام تأکیدی بر مسئولیت اجتماعی و توانایی خارق‌العاده او بود. جمشید به‌واسطه اقدامات نوآورانه‌اش مانند اهلی کردن حیوانات، ایجاد پیشه‌های جدید، کشف داروهای گیاهی و مصالح ساختمانی، پرسونای مطلوب خود را در جایگاه حاکمی متمدن و توانا توسعه داد. او نمادی از یک شاه فره‌مند بود که از فره ایزدی برخوردار بود و با اقدامات خود در زمینه بهبود زندگی مردمان و دفع دیوان، پرسونای اجتماعی مطلوبی را توانست کسب کند.

چون به دعای جمشید، خداوند زمین را گسترش داد، او طغیان کرد و کافر شد و به زمین سقوط کرد (مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۲۷/۳). با گذشت زمان جمشید نتوانست بین ذات انسانی خود و پرسونایی که کسب کرده بود تفاوت قائل شود. او با این تصور که توانایی‌ها و دستاوردهایش ناشی از قدرت ذاتی خود اوست، دچار غرور شد؛ به همین سبب در متون اوستایی و پهلوی اشاره می‌شود که او ادعای خدایی می‌کند. این انحراف، نتیجه یکی‌شدن کامل او با پرسونای خویش بود. جمشید نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه نقاب اجتماعی می‌تواند از وسیله‌ای برای تعالی به وسیله‌ای برای دام و خودشیفتگی بدل شود.

۳-۳. نمود کهن‌الگوی آنیما در شخصیت جمشید

کهن‌الگوی آنیما به‌مثابه نماد جنبه‌های زنانه ناخودآگاه در شخصیت مردان، نمایانگر عواطف، تخیل، شهود و ارتباط با نیروهای غیرمادی است. آنیما در داستان جمشید نقشی قابل توجه ایفا می‌کند؛ زیرا تصمیمات و سرنوشت او به‌شدت با عناصر عاطفی، شهودی و ارتباط با جنبه‌های غیرمادی مرتبط است. این کهن‌الگو می‌تواند به‌عنوان نیروی یاریگر یا حتی راهنمای ذهن، نقشی مثبت و زاینده ایفا کند، یا به نیرویی منفی و ویرانگر بدل شود. بررسی داستان جمشید از منظر آنیما نشان می‌دهد که او در طول زندگی خود با چالش‌های متعددی در این زمینه مواجه بوده است. در ادامه عناصر

کلیدی مربوط به کهن‌الگوی آنیما در شخصیت جمشید بررسی می‌شود:

۳-۱-۳. یم و یمی: تجلی آنیمای متعادل و هماهنگ

نام «جم»، به شکل شاه-پهلوان از ریشه هندی و ایرانی گرفته شده و به معنای جفت یا دوتایی است. این مفهوم در زبان‌های اروپایی نیز حفظ شده است؛ برای نمونه در نام برج دو پیکر که به معنای دو قلوهاست و نماد انسانی با دو پیکر است، نمایان می‌شود. این نام به این دلیل به جم نسبت داده شده است که او، دوقلو بوده و خواهری همزاد به نام جمیک یا یمی داشته است (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۷۸). پورداد در باب معنی لفظی جم معتقد است که شاید این واژه به معنای «توآمان و همزاد» باشد؛ زیرا در اوستا کلمه «یم» به معنی توآمان است. در نزد برهمنان نیز یم و خواهرش یمی نخستین نر و ماده نوع بشرند (یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۱۸۱/۱). در منابع هندی مانند ریگ ودا، یم و خواهرش یمی، به عنوان نخستین جفت بشری و توآمان شناخته می‌شوند. گفت‌وگوی عاشقانه آن‌ها یکی از زیباترین سرودهای این متون است. در اینجا، یم با آرامش و خردمندی پیشنهاد یمی را رد می‌کند و از تصمیم‌های احساسی فاصله می‌گیرد، اما او را سرزنش یا تحقیر نمی‌کند. در این مرحله از سفر قهرمانی، یم توانست آنیمای خود را بشناسد و از او بیاموزد. یمی نمایانگر بخشی از ناخودآگاه یم است که احساسات و تمایلات او را منعکس می‌کند. توانایی یم در مدیریت کنترل این احساسات ناپسند، نشان‌دهنده تعادل درونی و شناخت درست او از آنیما است.

۳-۲-۳. ارتباط جمشید با ایزد بانوان و نیروهای الهی

در آبان یشت فقره ۲۵، جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکر برای ناهید قربانی می‌کند و از او طلب می‌کند که وی را بزرگ‌ترین شهریار گرداند، تا او بتواند به دیوها، مردمان، جادوان، پری‌ها، کاوی‌ها و کرپان‌های ستمگر چیره شود و از دیوها ثروت و رمه را دور کند (همان، ۱۸۶/۱).

جمشید خوب رمه در پای کوه هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین! مرا

این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شوم (اوستا، ۱۳۸۵: ج ۱: ۳۰۲). جمشید برای ایزد بانوان قربانی می‌کند و درمقابل، از آنها طلب یاری می‌کند. این ارتباط نشان‌دهنده نیاز جمشید به حفظ تعادل میان قدرت مردانه و جنبه‌های الهی زنانه است؛ زیرا ایزد بانوان، نمادهای روشن آنیما هستند، ارتباط جمشید با آنها بازتابی از تلاش او برای تقویت نیروهای معنوی و هماهنگی با جنبه‌های زنانه شخصیت اوست.

۳-۳-۳. آنیمای مثبت در ساخت ورجمکرد

در وندیداد اشاره می‌شود که ورجمکرد توسط جمشید در زیر زمین ساخته شد. در این پناهگاه، از هرگونه‌ای برتر در میان آفریدگان اهورامزدا، از انسان گرفته تا چهارپایان، ستوران و پرندگان همه به آنجا برده شدند، در این مکان، هر چهل سال از هر زن و مردی که در آن جا زندگی می‌کردند، فرزندی به دنیا می‌آمد و ساکنان آنجا از بیماری‌ها و آفات در امان بودند (۱۳۹۹، ۲ / ۶۶۵-۶۷۴). تصمیم او برای گردآوری بهترین موجودات زنده در این پناهگاه نمادی از جنبه‌های مراقبتی و زاینده‌گی آنیماست. این اقدام او نمایانگر تجلی مثبت آنیما در شخصیت جمشید است؛ جایی که او با خرد و شهود، پناهگاهی برای نجات زندگی انسان‌ها می‌سازد.

۳-۳-۴. ارتباط جمشید با طبیعت و خلاقیت‌های او

جمشید نخستین کسی بود که سلاح‌های فلزی ساخت. پیش از او ابزار جنگی مردم از چوب و سنگ بود، اما او شمشیر و نیزه و کارد را به وجود آورد (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱ / ۳۰). جمشید در طول عمر دراز خود تأثیرات فراوانی در دگرگونی جهان و ایجاد هنرها و صنایع گذاشته بود (مجمل، ۱۳۱۸: ۳۹). جمشید فرمان داد زین و پالان بسازند و به کمک آن، چهارپایان را به اطاعت آورند (طبری، ۱۳۳۹: ۱ / ۱۱۷). این خلاقیت‌ها و ارتباط با طبیعت، بازتابی از آنیما به عنوان منبع الهام و ارتباط با نیروهای زاینده است. او با استفاده از آنیمای خود توانست این نوآوری‌ها را محقق کند. به صورت کلی می‌توان گفت این جنبه از جمشید، هماهنگی اولیه او با آنیما را نشان می‌دهد؛ جایی که قدرت

تخیل و ارتباط با طبیعت، زندگی مردمان را غنی تر کرد.

۳-۳-۵. ازدواج و پیوندهای عاطفی

بر اساس روایت بلعمی زمانی که جمشید از بیوراسب گریخت، به زاولستان پناه برد. در آنجا، دختر شاه زاولستان او را یافت و به همسری او درآمد، بی آنکه پدر از این موضوع آگاه باشد؛ از آنجایی که شاه زاولستان اختیارات خود را به دختر خود سپرده بود، جمشید از این فرصت استفاده کرد و با او ازدواج کرد؛ سپس آن دو صاحب پسری شدند که او را تور نامیدند (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱/ ۱۳۲ و ۱۳۳). این ازدواج می تواند نمادی از جست و جوی دوباره و ارتباط با آنیما باشد؛ زیرا در شرایطی که او از قدرت خود فاصله گرفته بود، این پیوند عاطفی برای بقای او ضروری شد و ازدواج با دختر پادشاه زابل، نشان دهنده تلاش ناخودآگاه جمشید برای بازیابی تعادل ازدست رفته و برقراری ارتباط با جنبه های زنانه و عاطفی است.

۳-۳-۶. شکست در آزمون آنیما

در متون پهلوی، جمشید پس از دور شدن از فره ایزدی و غلبه بر دیوان (سایه)، دچار ضعف و گمراهی می شود. در این مرحله، او تسلیم وسوسه های یک دیو و پری می شود و با پری همبستر می شود و خواهرش را نیز با دیو همبستر می کند. این رابطه پیامدهای فاجعه باری دارد؛ از جمله به وجود آمدن موجودات موذی که نماد آشفتگی و انحراف اند (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۸۴). جمشید در مسیر سفر قهرمانی خود و در اواخر زندگی با توجه به آنچه در منابع پهلوی آمده است در شناخت و مدیریت آنیمای خود شکست می خورد. او به جای مواجهه با آن و تبدیل آن به یاریگر، اجازه داده است که آنیما به شکلی منفی و مخرب بر او چیره شود.

۳-۴. نمود کهن الگوی پیرخرد در شخصیت جمشید

کهن الگوی پیرخرد، در اساطیر با عناوین پدر، پدربزرگ، معلم، فیلسوف، مرشد، دکتر یا کشیش شخصیت می یابد. این کهن الگو در اساطیر با عنوان پادشاه، آدم دانا یا جادوگر،

به کمک قهرمانی که درگیر مشکلی شده است می‌شتابد و از طریق عقل برتر به او کمک می‌کند تا از بدبیاری‌های خود، نجات پیدا کند. خویشکاری که می‌توان برای پیرخرد در نظر گرفت رهاندن قهرمان از یک موقعیت سخت و چاره‌ناپذیر است؛ ظهور پیرخرد همیشه همراه با یک قهرمان است (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۸-۱۱۲). توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که کم‌وبیش پیر به شکل انسان نمایان شده و انسان‌گونه رفتار کرده است. نیروهای جادویی و برتری روحی او، حاکی از آن است که او در خیر و شر به طور یکسان، خارج یا مافوق یا مادون سطح انسانی قرار دارد، اما جنبه حیوانی پیر، نه برای ذهنیت ابتدایی و نه برای ضمیر ناخودآگاه، دلالت بر بی‌ارزشی او نمی‌کند؛ زیرا حیوان از بعضی جهات برتر از انسان است. حیوان هنوز به دنیای خودآگاهی پا نگذاشته، بلکه برعکس مطابق اراده‌ای عمل می‌کند که او را به‌سوی رفتاری تقریباً بی‌عیب سوق می‌دهد (همان، ۱۲۶). در داستان جمشید، پیرخرد در قالب شخصیت‌ها و نیروهای الهی مانند اهورامزدا و سروش مقدس نمود می‌یابد و به جمشید برای ایجاد نظم، مقابله با چالش‌های طبیعی و مبارزه با نیروهای اهریمنی یاری می‌رساند.

در وندیداد آمده است که زمین در زمان سلطنت جمشید برای مردمان تنگ شد. در این شرایط، جمشید با هدایت اهورامزدا توانست زمین را گسترش دهد. اهورامزدا در این روایت در جایگاه کهن‌الگوی پیرخرد جمشید ظاهر می‌شود. او جمشید را به‌مثابه انسانی فرهمند و شایسته راهنمایی می‌کند و به او می‌آموزد که چگونه زمین را برای مردم قابل زیستن سازد. این ارتباط نشان‌دهنده هماهنگی جمشید با خرد برتر و درک او از وظایف خود در سمت رهبر مردمش است (۱۳۹۹: ۲/ ۶۶۵-۶۷۴). در مینوی خرد، اهورامزدا جمشید را از وقوع سرمایی سخت آگاه می‌کند که می‌توانست تمام جانداران را نابود کند. او جمشید را راهنمایی می‌کند تا دژی استوار بسازد و بهترین نمونه‌های انسان، حیوانات را در آن جای دهد تا از انقراض نجات یابند (تفضلی، ۱۳۵۴: ۴۳)؛ اهورامزدا در این بخش نقش راهنمایی خردمند را ایفا می‌کند و جمشید با پیروی از این هدایت، موفق می‌شود زندگی را در برابر خطر نابودی حفظ کند. این داستان هماهنگی جمشید با کهن‌الگوی پیرخرد را نشان می‌دهد؛ جایی که او از این راهنمایی و خرد برای ایجاد آرمان شهری مینویی بهره می‌گیرد.

در داستان نجات طهمورت، جمشید با کمک سروش موفق می‌شود، اهریمن را شکست داده و طهمورت را از او بیرون بکشد. سروش در جایگاه تجلی پیرخرد، به جمشید توصیه می‌کند که با خواندن سرود، توجه اهریمن را جلب کرده و سپس طهمورت را از نشیمنگاهش خارج کند. جمشید با پیروی از این راهنمایی موفق می‌شود اهریمن را شکست دهد (کریستین سن، ۱۳۸۳: ۲۳۳). سروش مقدس در این روایت، نماد کهن‌الگوی پیرخرد است، پس از تماس جمشید با اهریمن برای نجات طهمورت، دست او دچار بیماری برص و خشکی می‌شود؛ درنهایت، به کمک هدایت سروش و نیروی الهی، جمشید در می‌یابد که ادرار گاو می‌تواند دست او را درمان کند. سروش این راز را به جمشید می‌آموزد و او نیز این دانش را به مردم انتقال می‌دهد (همان، ۱۳۸۳: ۲۳۳).

در بندهش، فصل ۲۲ بند ۲۳۹ آمده است که جم به مدت ۶۱۶ سال و شش ماه فرمانروایی کرد، اما پس از آن که فره ایزدی از او جدا شد، صد سال را در انزوا سپری کرد (فرنیه دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۵). در نوروژنامه نیز آمده است که: «چون از ملک جمشید چهارصد و اندسال بگذشت، دیو بدو راه یافت و دنیا در دل او شیرین گردانید منی در خویش آورد و بزرگ منشی و بیدادگری پیشه کرد» (۱۳۳۰: ۹)؛ در نتیجه با گذشت زمان، جمشید به جای تکیه بر پیرخرد و هدایت اهورامزدا یا سروش، در دام غرور و خود بزرگ‌بینی گرفتار شد. او مدعی خالق بودن شد و ارتباط خود را با خرد برتر قطع کرد. این جدایی منجر به گریز فره ایزدی و درنهایت سقوط او شد. دورشدن از پیرخرد، نمادی از انحراف قهرمان از مسیر خرد و دانش است. جمشید با ازدست‌دادن این راهنمای درونی و بیرونی، تعادل خود را از دست داده و درنهایت شکست می‌خورد.

۳-۵. نمود کهن‌الگوی قهرمان در شخصیت جمشید

کهن‌الگوی قهرمان از دیدگاه یونگ، برخلاف کهن‌الگوهای سایه، آنیما و پیر خرد که هر یک جنبه‌ای خاص از روان را بازنمایی می‌کنند، کهن‌الگوی جامع و کل‌نگر است؛ به عبارت دیگر، قهرمان حاصل تعامل و یکپارچه‌سازی همین کهن‌الگوهای بنیادین است؛ از این‌رو،

پیش از آنکه بتوان از قهرمانی جمشید سخن گفت، باید نشان داد که او در مسیر زندگی خود با سایه (نیروهای درونی شر)، آنیما (بعد زنانه و خلاق روان) و پیر خرد (دانایی درونی) چگونه روبه‌رو شده و تا چه اندازه توانسته آن‌ها را یکپارچه کند. هدف اصلی کهن‌الگوی قهرمان، نمایندگی جست‌وجوی درونی انسان برای خودشناسی است؛ بر اساس نظریه جوزف کمپل، سفر قهرمان با دعوت آغاز می‌شود، دعوتی که قهرمان را به سفر به قلمرویی ناشناخته فرا می‌خواند (کمپل، ۱۴۰۱: ۶۶). جمشید یکی از برجسته‌ترین نمادهای کهن‌الگوی قهرمان در اساطیر پیشدادی است. او در دوران طلایی فرمانروایی می‌کند؛ موجودات زنده را از یک فاجعه طبیعی نجات می‌دهد و نمونه‌هایی از آن‌ها را در «ورجمکرد» نگهداری می‌کند. او بیشترین «فرّ» را میان انسان‌ها دارد (Skjærvø, 2016: 501). در وندیداد آمده است که «جم گفت من جهان ترا فراخی بخشم. من جهان ترا ببالانم و به نگهداری (جهانیان) سالار و نگهبان آن باشم. به شهریارِ من، نه باد سرد باشد، نه (باد) گرم، نه بیماری، نه مرگ. پس منکه اهوره مزدایم او را دو زین بخشیدم: «سوورای» زرین و «اشترای» زر نشان» (اوستا، ۱۳۹۹ ج ۲: ۶۶۶). موفقیت او در ساخت تمدن، گسترش دانش، حفظ صلح و شکست دادن نیروهای تاریک، او را به قهرمانی آرمانی تبدیل کرده است؛ به عبارت دیگر، جمشید در اوج قهرمانی خود، نماد پادشاهی است که مراحل اولیه سفر قهرمانی را با موفقیت پشت سر گذاشته است، اما سقوط قهرمان، بخش جدایی‌ناپذیر این کهن‌الگوست. جمشید پس از رسیدن به اوج قدرت، دچار غرور می‌شود؛ زیرا مال و ثروت و عظمت او بسیار شد و صنعت‌ها و بناهایی را پدید آورد، خودپسند گشت و از فرط خودخواهی خود را خدای جهان نامید (ثعالبی ۱۳۲۸: ۸). او موفقیت‌های بزرگ خود را نتیجه توانایی شخصی دانست و از اهورامزدا روی گرداند. در این نقطه است که کهن‌الگوی سایه - که پیشتر در چهره ضحاک یا نیروهای اهریمنی بازنمایی می‌شد - بر او چیره می‌شود. جمشید نتوانست سایه خود را یکپارچه کند؛ به همین دلیل، فرّ ایزدی (نماد حمایت الهی و پرسونای راستین) از او جدا می‌شود، پس از جدایی فرّ، جمشید قدرت پیشین خود را از دست می‌دهد. ضحاک او را در نزدیکی دریای صین می‌گیرد و با اَره دو نیم می‌کند (ابن‌بلخی، ۱۳۶۳: ۳۴)؛ به روایتی دیگر، روده و امعای او بیرون آورده و جسدش پاره پاره می‌شود (تجارب‌الامم، ۱۳۷۳: ۵۹). این مرگ فجیع، نماد پایان تراژیک قهرمانی

است که مسیر فردیت را ناتمام گذاشته است؛ به این ترتیب، می‌توان مشاهده کرد که جمشید مراحل مختلف سفر قهرمانی را طی می‌کند و به اوج قدرت می‌رسد، اما ناتوانی او در یکپارچه‌سازی کهن‌الگوی سایه – و تا اندازه‌ای نادیده گرفتن پیر خرد – او را به ورطه سقوط می‌کشانند؛ از این زاویه، سرنوشت جمشید نه تنها یک روایت اخلاقی از «غرور و کیفر»، بلکه بازتابی از ناتوانی در تکمیل چرخه فردیت است.

(جدول-۱): کهن‌الگوهای بنیادین در اسطوره جمشید

کهن‌الگوها	وضعیت در آغاز قهرمانی (دوران طلایی)	وضعیت در هنگام سقوط (دوران انحطاط)	نتیجه
پرسونا (نقاب اجتماعی راستین)	پادشاه فرمند و آبادگر جهان	ادعای خدایی، جداشده از قر	از دست دادن نقش حقیقی
سایه (نیروهای شر درونی و بیرونی)	در قالب دیو و اهریمن ظاهر می‌شود و جمشید آن‌ها را شکست می‌دهد	به شکل غرور و خودخواهی از درون بر روان جمشید چیره می‌شود	یکپارچه‌نشدن سایه ← سقوط
آنیما (بعد زنانه خلاق روان)	فعال در فرهنگ آفرینی و تمدن‌سازی	نادیده گرفته‌شده یا در خدمت خودخواهی	از دست دادن تعادل عاطفی و خلاقیت راستین
پیر خرد (راهنما)	حضور به شکل اهورامزدا و سروش	طردشده با انکار اهورامزدا	نبود راهنما و رهاشدن در تاریکی

۴. نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این پژوهش آن بود که سیر تحول جمشید چگونه بازتابی از کهن‌الگوها و فرایندهای روان‌شناختی مانند فردیت‌یابی است؟ و این تحلیل چه ابعادی از ناخودآگاه جمعی فرهنگ ایرانی را آشکار می‌سازد؟ در این پژوهش به تحلیل کهن‌الگوهای یونگ در شخصیت اسطوره‌ای جمشید پرداخته شد. این تحلیل از منظر روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ضمن بررسی ابعاد فرهنگی اجتماعی و تاریخی شخصیت این اسطوره، جنبه‌های روانی و فردی آن را نیز مورد توجه قرار داده است. هدف اصلی این پژوهش، شناخت و تبیین فرایند فردیت‌یابی در شخصیت اسطوره‌ای جمشید با استفاده از نظریه کهن‌الگوهای یونگ بوده و در این راستا، شخصیت جمشید به‌طور

خاص مورد بررسی قرار گرفته است. یونگ با معرفی مفهوم ناخودآگاه جمعی، بر این باور بود که انسان‌ها نه تنها تحت تأثیر تجربیات فردی خود قرار دارند، بلکه میراث ناخودآگاه جمعی بشر نیز، بر رفتارها و تجربیات آن‌ها تأثیر می‌گذارد. این ناخودآگاه جمعی را مجموعه‌ای از کهن‌الگوها تشکیل می‌دهند که در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و رویاها تجلی می‌یابند. در این پژوهش ما از کهن‌الگوهای قهرمان، سایه، پرسونا، آنیما و پیرخرد برای تحلیل شخصیت جمشید استفاده کرده‌ایم.

شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران باستان، از جمله جمشید در مسیر تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه ایرانی نقشی برجسته ایفا کرده‌اند؛ به همین علت است که تطبیق کهن‌الگوهای یونگ با شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی نه تنها باعث درک بهتر شخصیت‌های تاریخی و فرهنگی می‌شود، بلکه امکان فهم عمیق‌تری از روان انسان، در دوران باستان را نیز برای ما فراهم می‌کند. یکی از دستاوردهای مهم این پژوهش، نشان دادن این نکته است که کهن‌الگوهای یونگ در اساطیر ایرانی نه تنها به مثابه یک چهارچوب روانشناختی برای تحلیل شخصیت جمشید، بلکه همچون ابزاری برای تبیین مشکلات روانی، اجتماعی و فرهنگی جوامع انسانی در طول تاریخ عمل کرده‌اند. اسطوره جمشید در فرهنگ ایرانی تنها داستانی تاریخی نیست، بلکه راهنمایی روانشناختی برای رشد فردی و جمعی بوده است. در این چهارچوب، جمشید پیشدادی با چالش‌های خود، نه تنها در عرصه‌های جنگ و سیاست، بلکه در عرصه‌های روانی و فردی نیز با مبارزات درونی خود روبه‌رو می‌شود. این چالش‌ها نمایانگر مسیر فردیت است که در آن فرد باید با سایه‌ها، نقاب‌ها، جنبه‌های پنهان و همچنین ویژگی‌های اجتماعی خود دست‌وپنجه نرم کند تا به آگاهی دست یابد. یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوهای یونگ که محور اصلی این پژوهش است، کهن‌الگوی قهرمان است؛ این کهن‌الگو در شخصیت جمشید پیشدادی به وضوح قابل مشاهده است. قهرمان نه تنها در مواجهه با مشکلات و دشمنان بیرونی، بلکه در مواجهه با مشکلات درونی خود نیز قرار می‌گیرد. این کهن‌الگو نماد تلاش فرد برای دستیابی به «خود» یا همان آگاهی کامل است. جمشید، یکی از برجسته‌ترین پادشاهان پیشدادی در اساطیر ایران، نماینده‌ای از کهن‌الگوی قهرمان است. او با گذر از آزمون‌های دشوار، نماد

موفقیت در مبارزه با چالش‌های درونی و بیرونی است. مسیر قهرمانی او، همان‌طور که در منابع اوستایی، پهلوی، اسلامی و هندی آمده است، از آغاز سفر قهرمانی، تا سقوط او، جلوه‌ای از تکامل و فروپاشی این قهرمان را به تصویر می‌کشد. کهن‌الگوی سایه در شخصیت جمشید، با تحلیل داستان‌های مربوط به او در متون اساطیری ایرانی، به وضوح بیان‌کنندهٔ دوگانگی درونی او است. کهن‌الگوی سایه در نظریهٔ یونگ، شامل جنبه‌های پنهان و ناخودآگاه شخصیت انسان است که بیشتر با ویژگی‌های منفی، سرکوب‌شده، یا خطرناک همراه است. سایهٔ جمشید مانند بسیاری از قهرمانان اسطوره‌ای، تجلی کشمکش میان بخش روشن و تاریک وجود اوست. کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید از ابتدا تا پایان، دچار دگرگونی‌ها و تضادهای عمده‌ای می‌شود. در تحلیل پرسونا، به‌عنوان نقاب اجتماعی، جمشید در ابتدا توانست نقابی مطلوب و کامل ایجاد کند که نمایانگر پادشاهی آرمانی بود. دستاوردهای وی همچون به‌وجودآوردن صنایع مختلف، تمدن‌سازی، رفاه و حتی مقابله با نیروهای اهریمنی همگی در جهت ساخت پرسونای مطلوبی از او بودند، اما جمشید نتوانست مرز میان شخصیت فردی و نقاب اجتماعی‌اش را حفظ کند و این امر به فروپاشی او انجامید. کهن‌الگوی پرسونا در شخصیت جمشید نشان می‌دهد که این نقاب هرچند می‌تواند به‌مثابه ابزاری برای موفقیت و تعامل اجتماعی مؤثر باشد، اما زمانی که فرد در آن غرق شود و از خود واقعی فاصله بگیرد، به عاملی مخرب و نابودکننده تبدیل می‌شود. کهن‌الگوی آنیما در نظریهٔ یونگ، نماد جنبهٔ زنانهٔ روان در مردان است. آنیما جنبه‌هایی مانند شهود، احساس، خلاقیت و ارتباط با ناخودآگاه را نمایندگی می‌کند. برای تحلیل کهن‌الگوی آنیما در شخصیت جمشید پیشنهادی، به مظاهر و نمادهایی پرداخته شد که ارتباط او را با جنبه‌های روانی زنانهٔ او نشان می‌داد. آنیما در داستان جمشید نقشی قابل توجه ایفا می‌کند؛ زیرا تصمیمات و سرنوشت او به‌شدت با عناصر عاطفی، شهودی و ارتباط با جنبه‌های غیرمادی مرتبط است. این کهن‌الگو می‌تواند به‌عنوان نیروی یاری‌گر یا حتی راهنمای ذهن، نقشی مثبت و زاینده ایفا کند یا به نیرویی منفی و ویرانگر بدل شود. بررسی داستان جمشید از منظر آنیما نشان می‌دهد که او در طول زندگی خود با چالش‌های متعددی در این زمینه مواجه بوده است. کهن‌الگوی پیر خرد نماد دانش،

بینش و راهنمایی است که قهرمان را در مسیر خود هدایت می‌کند. کهن‌الگوی پیرخرد در اساطیر در نقش نمادی از دانش، خرد و هدایت معنوی ظاهر می‌شود. این کهن‌الگو تجلی نیرویی است که قهرمان در مواجهه با چالش‌ها و مسائل دشوار راهنمایی می‌کند. در داستان جمشید، پیرخرد در قالب شخصیت‌ها و نیروهای الهی مانند اهورامزدا و سروش مقدس نمود می‌یابد و به جمشید برای ایجاد نظم، مقابله با چالش‌های طبیعی و مبارزه با نیروهای اهریمنی یاری می‌رساند. در این پژوهش؛ همچنین نشان داده شد که کهن‌الگوهای یونگ در شخصیت جمشید پیشدادی، ابزار روان‌شناختی مهمی به حساب می‌آیند و این کهن‌الگوها نمادهایی برای تبیین فرایندهای روانی و فردیت‌یابی در تاریخ فرهنگی ایران باستان هستند. بررسی کهن‌الگوهای یونگ در این اسطوره کمک می‌کند تا درک بهتری از ناخودآگاه جمعی ایرانیان، تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران باستان به دست آید.

فهرست منابع

- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۴۱)، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، جلد اول، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۷)، *یشت‌ها*، گزارش و تصحیح، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۵۴)، *مینوی خرد*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل (۱۳۲۸)، *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت، تهران: چاپخانه‌ی مجلس.
- جلالی نائینی، سیدمحمدرضا (۱۳۶۷)، *ریگ ودا*، تحقیق و ترجمه، تهران: نشر نقره.
- جونز، ارنست (۱۳۶۶)، *رمز و مثل در روانکاوی*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۳)، *شاهنامه ابوالقاسم فردوسی*، دفتر یکم، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- خوارزمی، حمیدرضا (۱۳۹۶)، *تکوین و تحول چهره قهرمان در اسطوره‌ها و حماسه ملی ایران*، تهران: اطلاعات.
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۸۹)، *دینکرد هفتم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ستاری، جلال (۱۳۸۵)، *جهان اسطوره شناسی (اسطوره ایرانی)*، جلد ۱۰، تهران: مرکز.
- شولتز، دوان پی. و سیدنی الن شولتز (۱۳۹۲)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۳۹)، *تفسیر طبری*، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۶۹)، *بندهش*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.

- فضیلت، فریدون (۱۳۹۶)، دینکرد سوم، به کوشش آذرفرنبغ پسر فرخزاد و آذربادپس امید، تهران: برسم.
- فیست، جس و گریگوری جی. فیست و تامی آن رابرتس (۱۳۹۵)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۷)، *فرهنگ اساطیر ایرانی*، تهران: پارسه.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۳)، *نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- کمپل، جوزف (۱۴۰۱)، *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: نشر گل آفتاب.
- گورین، ویلفرد ال. و ارل جی. لیبر و جان آر. ویلینگهام و لی مورگان (۱۳۷۷)، *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- لی وایز، جیمز آر. و اولین الیور (۱۳۹۴)، *دایرةالمعارف تفسیر رویا*، ترجمه مریم تقی‌پور، تهران: رسا.
- مجمعی‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- مخیر، عباس (۱۴۰۲)، *قهرمان در تاریخ و اسطوره*، تهران: نشر مرکز.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- هندرسن، ژوزف (۱۴۰۰)، *انسان و اسطوره‌هایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران: دایره.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۵۲)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۳۸)، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.

Samuels, A., Shorter, B., & Plaut, A. (1986), *A Critical Dictionary of Jungian Analysis*, Routledge.

Skjærvø, Oktor (2016), "Jamshid", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 14, fasc. 5, , pp. 501-522.

Transliteration

- Bal'ami, Moḥammad b. Moḥammad, (1962), *Tārīk-e Bal'amī*, edited by Mohammad Taghi Bahar with the help of Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: General Writing Department of the Ministry of Culture, Volume 1.
- Bīrunī, Abū Rayḥān, (1973), *Ātār al-bāqīya*, translated by Akbar Danaserasht, Tehran: Ibn Sīnā.
- Campbell, Joseph, (2012), *The Hero with a Thousand Faces*, translated by Shadi Khosrow Panah, Mashhad: Gol Āftāb Publishing House.
- Christensen, Arthur, (2004), *Les Types Du Premier Homme Et Du Premier Roi*, translated by Zhaleh Amouzgar and Ahmad Tafazzoli, Tehran: Chešmeh.
- Farnbaḡ Dādag, (1980), *Bondaheš*, Mehrdad Bahar Report, Tehran: Toos.
- Fazilat, Fereydoun, (2017), *Dīnkard III*, Research and transcription based on the Dīnkard Madan, compiled by Azar Farnbagh Pesar-e Farroḡzād, Tehran: Bersem.
- Feist, Jess, (2016), *Theories of Personality*, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Ravān.
- Gholizadeh, Khosrow, (2008), *Persian Mythology Dictionary*, Tehran: Pārsch.
- Henderson, Joseph Lewis, (2021), *Ancient myths and modern man*, translated by Hassan Akbarian Tabari, Tehran: Dāyereh.
- Jalali Na'ini, Seyyed Mohammad Reza, (1988), *Research and Translation of Rīg Vedā*, Tehran: Noqreh Publishing House.
- Jones, Ernest, (1987), *Papers on psycho-analysis*, translated by Jalal Sattari, Tehran: Toos.
- Jung, C. G. (Carl Gustav), (1973), *Man and his symbols*, translated by Abutaleb Saremi, Tehran: Amīr Kabīr.
- Jung, C. G. (Carl Gustav), (1989), *Archetypen und das kollektive Unbewusste*, translated by Parvin Faramarzi, Mashhad: Āstān-e Qods-e Razavī.
- Khaleghi, Jalāl, 2014, *Šāhnāmeḥ of Abul-Qasem Ferdowsi*, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia, First Edition
- Kharazmi, Hamid Reza, (2017), *the Formation and Evolution of the Heroic Figure in Myths and the National Epic of Iran*, Tehran: Eṭṭelā'āt.
- Lewis, James R, (2009), *The dream encyclopedia*, translated by Maryam Taghipour, Tehran: Rasā.
- Maqddīsī, Moṭāḥhar b. Ṭāher, (1970), *Āfarīneš va Tārīk*, translated by Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Tehran: Iran Culture Foundation, Volume 3.
- Moǧmal ul-Tawārīk wa al-Qeṣaṣ (1939), author unknown, edited by Mohammad Taghi Bahar, Tehran: Kalaleh-e-kāvar.
- Mokhber, Abbas, (2023), *Hero in History and Mythology*, Tehran: Markaz Publishing House.
- Pourdavoud, Ebrahim, (1967), *Yašt-hā*, Tehran: University of Tehran, Volume 1.
- Rashed Mohasel, Mohammad Taqi, (2010), *Dīnkard-e Haft*, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Sattari, Jalāl, (2006), *the World of Mythology (Iranian Mythology)*, Volume X, Tehran: Markaz.
- Schultz, Duane P., (2013), *Theories of Personality*, translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Vīrāyeš.
- Ṭa'ālebi, Abu Maṣṣūr 'Abd-al-Malek b. Moḥammad b. Esmā'il, (1948), *Šāhnāmeḥ-ye Ṭa'ālebī*, translated by Mahmoud Hedayat, Tehran: Majles Printing House.
- Ṭabari, Moḥammad b. ǧarir, (2010), *Tarǧomeḥ-ye Tafsīr-e Ṭabari*, edited by Habib Yaghmaei, Tehran: University of Tehran, Volume One.

Tafazzoli, Ahmad, 1975, *Mīnooye kerad*, Tehran: Iranian Culture Foundation.
Gurin, Wilfred, L. , Earl. J. Lieber, John. R. Willingham, Lee Morgan, (1998), *A Handbook of Critical Approaches to Literature*, translated by Zahra Mihankhah, Tehran: Eṭṭelā'āt.

The Hero's Journey in the Myth of Jamshid: A Jungian Reading

Extensive Abstract

Introduction: Archetypes, as primordial images, shape the foundational structures of humanity's collective psyche and surface in dreams, myths, religions, and cultural symbols. In Iranian mythological studies, the figure of Jamshid has typically been examined through the simple narrative of "rise and fall through pride," and few studies have systematically analyzed his entire life story through the complete framework of the hero's journey and the constellation of archetypes active within it. This study analyzes the mythical character of Jamshid through Carl Gustav Jung's archetype theory, arguing that Jamshid should not be viewed merely as a charismatic king but examined through the stages of individuation — confronting the Shadow, engaging the Anima, reconstructing the Persona, and drawing on the Wise Old Man. The central research question addressed in the present study is how Jamshid's development reflects these archetypes and the individuation process, and what dimensions of the Iranian cultural collective unconscious this analysis reveals. The literature review notes prior studies particularly Hamidreza Kharazmi's book on the formation and transformation of the heroic figure in Iranian myths and national epic, which adopts a developmental approach to heroic characters; however, such works have not specifically mapped Jamshid's story onto the complete hero's-journey framework, a gap this study aims to fill.

Method: The research employs an analytical-descriptive method. The corpus consists of mythological, religious, and epic texts related to Jamshid, including the Avesta (notably the Aban Yasht and Vendidad), Pahlavi texts (Denkard III and VII, Bundahishn, Menog-i Khrad), Ferdowsi's Shahnameh, and Islamic-historical sources (Tabari, Bal'ami, Tha'alibi, Maqdisi). Qualitative content analysis was used for data analysis based on core Jungian concepts — the collective unconscious, the Hero archetype, the Shadow, the Persona, the Anima, and the Wise Old Man — applied to identify and compare narrative manifestations of these archetypes across the stages of Jamshid's life.

Findings: The findings show that the Shadow archetype in Jamshid's character is dual in nature: he initially contains it — building the Vara of Jam, ending drought, and successfully debating the daevas (demons) — but later succumbs to it through his claim to divinity, his union with a she-demon, and his prolonged entanglement with the realm of the dead. The Persona archetype likewise shifts from an ideal, favorable mask (the civilizing, constructive king) to a complete and destructive fusion of the self with the social role. Regarding the Anima, Jamshid initially achieves

healthy balance with the feminine dimension of his psyche, seen in the Yima-Yimi narrative and his relations with goddesses, but fails the Anima test later in life through his union with a peri. The Wise Old Man archetype, embodied by Ahura Mazda and Sraosha, guides Jamshid during his peak, but this connection is severed once pride overtakes him. Finally, the Hero archetype, which integrates the preceding archetypes, shows Jamshid as an ideal hero at his zenith, yet his failure to integrate the Shadow and his neglect of the Wise Old Man leave his individuation incomplete, culminating in his downfall and gruesome death.

Discussion and conclusion: The myth of Jamshid is a symbolic narrative of the rise and fall of the human psyche on the path to self-awareness; his downfall should be understood not merely as punishment for pride but as a reflection of an incomplete individuation cycle. Future studies could apply this same integrated archetypal framework to other Iranian mythical figures to build a comparative model of individuation across Iranian myth.

Keywords: Jamshid, Archetype, Analytical Psychology, Carl Gustav Jung, Hero's Journey.